

اسلام، زمینی بی سبزه و درخت که تنها از باران سیراب می‌گردد، در دست داشته است، یک‌دهم و از زمینی که با دلو آبیاری شود، نیمی از یک‌دهم (یک بیستم) فراورده، زکات خواهد داد. عثمان بن عفان، علی بن ابی‌طالب، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن جهیش، بر آن گواه گشتند.

## ۱۳۱

## برای ربیعة بن ذی‌المرحب (از خضر موت)

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۱ (ش ۱۵): عمخ، ش ۴۸: الأهل، ص ۶۳-۶۴.  
بنگرید: کایتانی، ۸۸/۹؛ اشهرنگر، ۴۶۲/۳ (تعلیقه نخست).

پیامبر خدا(ص) برای ربیعة بن ذی‌المرحب خضرمی و برادران و عموهای وی نوشت: همانا داراییهای ایشان، خرما، بنها، بردگان، چاهها، درختان، آبها و بستر سیلگاههایشان در خضر موت، و همه دارایی آل ذی‌المرحب، از آن خود ایشان است. بی‌گمان، هر چیزی که در سرزمین آنان، به‌عنوان گروگان نهاده شود، بار آن، سندر آن و شاخه‌های بریده آن<sup>۱</sup>، بخشی از خود گروگان به‌شمار می‌آید. هرگونه برکت و فزونی که در فراورده‌های آنان پدید آید، هیچ‌کس درباره آن، سخنی نخواهد گفت و خدا و پیامبر وی، از آن بیزارند<sup>۲</sup>.

بر مسلمانان است که به یاری خاندان ذی‌المرحب بشتابند. بی‌شک سرزمین ایشان، از دست درازی به‌دور خواهد ماند. نیز داراییها و جانهای ایشان و گیاه<sup>۳</sup> درون محدوده زمینی که سیلاب آن به زمین آل‌قیس می‌ریزد، از تجاوز به‌دور خواهد ماند. بی‌شک، خدا و پیامبر او، پشتیبان این فرمان‌اند.

۱. منافعی که از گروگان به‌دست می‌آید، جزو خود گروگان خواهد بود. بنگرید: واژه‌نامه «قصب». م.

۲. یعنی چشمداشتی به آن ندارند. م.

۳. متن «و زافر حاط الملك»، زفرت الأرض؛ ظهرت نباتها یعنی از زمین، گیاه روید (لسان ۳۲۶/۴). م.

## ۱۳۲

برای وائل بن حُجر خَضْرَمِی<sup>۱</sup>

إمتاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۳۱: عمخ، ش ۱۰۶: غریبُ الحَدیث، ابو عبید، (خطی) ورق ۴۶/ب؛ الْمُعْجَمُ الصُّغیر، طبرانی (چاپ هند) ص ۲۴۲.  
مقابله کنید: لسان، واژه «رقل»: النِّهَایة، ابن اثیر، واژه‌های: ابا، رقل، سعی، بث ۸۰/۴ وی گفته است: زمینی را به وی اقطاع داد و معاویة بن ابوسفیان (نویسنده نامه) را با وی فرستاد و گفت: زمین را به وی ده، بدون تعیین جای زمین و نوشته اقطاع.

هنگامی که وائل بن حُجر، آهنگ بازگشت به سرزمین خویش نمود، گفت ای پیامبر خدا برای من به قوم فرمائی بنویس<sup>۲</sup>. پیامبر به معاویه گفت: ای معاویه، برای او فرمائی بنویس. معاویه سه نامه نوشت که از آن میان، یکی ویژه خود وائل بود و در آن، برتری وی بر افراد قبیله‌اش معلوم گشته بود:

(نخستین نامه)

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر  
از محمد فرستاده خدا، به مهاجر بن ابی امیه:  
بهراستی که وائل نماینده گردآوری زکات است<sup>۳</sup> و بر همه فرمانروایان<sup>۴</sup> خَضْرَمَوْت، فرمان خواهد  
راند.

۱. وائل بن حُجر بن سَنَد... خَضْرَمِی، شاعر و صحابی بلندپایه‌ای است که پیامبر (ص) حدیث «وَفِی السُّیُوبِ الْخُمْسُ» را به وی گفته است (سُیُوب: جمع سُبُوب به معنی گنج است) (الاستقاق، ص ۷۸). نیز پیامبر اسلام، برای همین صحابی فرمانی خطاب به فرمانروایان خودکامه خَضْرَمَوْت نوشت (همان، ص ۵۵۶: الفائق، ۵/۲ جُمهره، ص ۴۶۰). م.
۲. یعنی با این فرمان، مرا بر قوم، فرمانروایی ده. م.
۳. متن «یُسْتَسَمِی». «یُسْتَسَمِی»: یُسْتَعْمَلُ یعنی به کارگزاری برگزیده می‌گردد (الفائق، ۱/۱۴). م.
۴. متن «الْأَقْبَالِ» قَبْل مفرد اَقْبَال است و اَقْبَال به معنی فرمانروایان یمن می‌باشد که پایگاهشان، فروتر از پادشاهان بوده است (الاستقاق، ص ۴۸۰: مفاتیح العلوم خوارزمی، ص ۱۲۸. نیز بنگرید: الفائق، ۱/۱۵: معانی الأخبار، ۲۷۶). م.

(۱۳۲/الف)

### نیز برای وی (یعنی مهاجر بن ابی‌امیه) (نامه دوم)

إمتاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۳۶؛ الأماکن، حازمی (خطی) ش ۹۰۱، غریب الحدیث، ابو عبید (خطی) ورق ۴۶/ب؛ معجم البلدان، یاقوت، «بیعت»؛ المعجم الصغیر، الطبرانی (چ هند)، ص ۲۴۳؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الاکوع الحوالی ص ۱۱۵، نیز گفته است: بیعت که تلی باریک از ریگ است، هم‌اکنون نیز موجود است.

مقابلہ کنید: لسان العرب «شبا» و «بیعت» (بمنقل از النہایہ، ابن اثیر)، تاج العروس، «شبا»؛ النہایہ، ابن اثیر «بی» وی گفته است: در نامه پیامبر (ص) برای فرمانروایان شَبُوہ، از بیعت یاد شده است، این واژه به فتح یاء و ضمن عین بی نقطه، بخشی از سرزمین یمن است که پیامبر آن را به ایشان داد.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا به مهاجر بن ابی‌امیه:

چنانچه پسران معشر و پسران ضمیج فرمانروایان شَبُوہ، راست گفته باشند، دارایی، رهنہا، عمارت و وسیلہ آبادانی و کشاورزان و کارگران ایشان و نمک و قرقگاہشان، و نیز هرگونه دارایی که در یمن و بیعت و در بالا و پایین خضرموت دارند، از آن خود ایشان است. اینان خود و آنچه که دارند، در زہار من و خداوند است؛ و مؤمنان نیز پشتیان این زہارنامہ‌اند.

۱۳۳

### نیز برای وائل بن خُجرِ حُضرمی<sup>۱</sup> (سومین نامه)

ماخذ روایت نخست:

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۵ (ش ۱/۷۱)؛ التبیان والتبین، جاحظ، ۲/۲؛ غریب الحدیث، ابو عبید (خطی) ورق ۴۶/ب؛ عمخ ش ۱۱؛ قلّشندی، ۲۹۶/۶؛ ابن عبد ربّه ۱۳۸/۱؛ المعجم الصغیر، طبرانی (چاپ هند) ص ۲۴۲.

مقابلہ کنید: لسان، واژه «تبع»، «خلط»، «شبق»، «عبل»، «ورط»، «قرب»؛ النہایہ، ابن اثیر: تبع، تیم، جبا، جلب.

ماخذ روایت دوم:

قلّشندی ۳۲۱/۶ به نقل از قاضی عیاض؛ عمیق، ش ۱۱۲؛ الزرقانی، ۶-۱۷۴/۴؛ الأهلل، ص ۶۴؛ الشفاء، قاضی عیاض ۶۳/۱.  
مقابله کنید: لسان، واژه «ثیج»، «صقع»، «ضج»، «ضنك»، «غمم»، «لیط»، «وصم»، «وفض»؛ النهایة، ابن اثیر: «ثیج».

### [به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا] به پادشاهان عیالیه<sup>۲</sup> که نماز را به پا دارند و زکات را بپردازند. بر چهل گوسفند که از گیاه بیابان بچرند، زکات واجب است<sup>۳</sup>؛ ولی گوسفندان میان دو نصاب زکات، از آن صاحب آنهاست، بهم آمیختن و از هم جدا کردن گوسفندان، روا نیست<sup>۴</sup>. نیز به زنی دادن بی کابین دو دختر از سوی دو پدر، یا دو خواهر از سوی دو برادر، روا نیست<sup>۵</sup>. گردآورنده زکات نباید مردم را وادار سازد که برای گرفتن زکات، گوسفندان را نزد وی برند؛ همچنین نباید مردم آنها را از دسترس گردآورنده زکات، دور نگاهدارند. به شتران میان دو نصاب، زکات تعلق نمی گیرد<sup>۶</sup>. فرمانروایان حضرموت وظیفه دارند که بر دسته‌های سپاهیان اسلام، یاری دهند و به هر ده تن از ایشان، يك انبان، توشه دهند. هر کس کشت خود را پیش از زمان بهره‌وری آن بفروشد، چنان است که گویی رباخواری کرده است<sup>۷</sup>.

### روایت دوم:

به فرمانروایان خودکامه چشم خیره‌کننده و چهره برافروخته<sup>۸</sup>؛ در چهل گوسفند، يك گوسفند میانحال بدهید: نه لاغر پوست بر استخوان چسبیده و نه بسیار فربه. به دفینه و گنج، خمس تعلق می‌گیرد. هر کس با دختری دوشیزه زنا کند، به او یکصد تازیانه بزنید و به مدت يك سال، او را از جایگاه زندگیش دور سازید<sup>۹</sup>؛ و هر کس با زنی که شوی کرده و از شوهر خود جدا گشته است زنا کند، او را با قلوه‌سنگها به خون آغشته کنید. در دین، جایی برای دلسوزی و هراس و پنهانکاری نیست. هر چیز مستی‌آور، حرام است. وائل بن حُجر، بر شاهان یمن فرمان خواهد راند.

طبرانی در الصغیر آورده است:

برای وائل بن حُجر... فرمانی نوشت که در آن، از نماز روزه، میگزاری، رباخواری و جز آنها، یاد شده بود.

وی متن فرمان را نیاورده است. شاید متن آن، همان است که اندکی پیشتر، از آن سخن رفت. نماز و ربا، در روایت نخست و می، در روایت دوم آمده بود؛ ولی پیداست که در هیچ‌یک از دو روایت، سخنی از روزه به میان نیامده است.

## روایت سوم:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا به وائل بن حجر و فرمانروایان خودکامه و چشم خیره کننده و چهره برافروخته حضرموت، پیرامون گزاردن نماز واجب و پرداخت زکاتی که در جای خود، معلوم گشته است: زکات چهل گوسفند، یک گوسفند میانحال است؛ نه لاغر پوست بر استخوان چسبیده و نه بسیار فربه. گوسفندان میان دو نصاب زکات، از آن صاحب آنهاست. دغینه و گنچ، دارای خمس است. بدلیل هراس از فزونی و کاستی مقدار زکات، بهم آمیختن و از هم جدا کردن گوسفندان روا نیست<sup>۱</sup>. داراییهای میان دو نصاب، زکات ندارد. گردآورنده زکات نباید مردم را بر آن دارد که برای گرفتن زکات، چهارپایان خود را نزد وی برند. نیز زکات پردازان نباید دامهای خود را دور از دسترس کارگزار زکات، نگاه دارند. به زنی دادن بی کابین دو دختر از سوی دو پدر و نیز به همسری گرفتن دو خواهر به وسیله دو برادر، در اسلام روا نیست<sup>۱۱</sup>. هر کس کشت خود را پیش از زمان بهرموری آن به فروش رساند، چنان است که گویی رباخواری کرده است. هر مستی آوری، حرام است. هر کس از شما با دختری دوشیزه زنا کند، باید یکصد تازیانه به او بزنند و به منّت یک سال او را از جایگاهش دور سازند. هر کس با زنی زنا کند، او را با قلوه سنگها، سنگسارش کنید. دلسوزی در دین راه ندارد و در راه به کار بستن دستورهای خدا، پنهانکاری روا نیست. اینان وظیفه دارند که به هر ده تن از سپاهیان اسلام، یک انبان خرما دهند. وائل بن حجر، بر فرمانروایان، فرمان خواهد راند. او از سوی پیامبر خدا، به فرمانروایی برگزیده شده است. از این رو، به سخن وی گوش فرادهید و از او فرمان برید.

۱. همین نامه، با اندک تفاوتی با متن، ولی با شرح و بیان کافی، در معانی الأخبار شیخ صدوق ص ۲۷۵-۲۷۷ نیز، آمده است. م.
۲. المباهله: المطلعون یعنی رهاسدگان، عنان گسیختگان، پادشاهانی که مردم به پادشاهی آنان گردن نهاده‌اند و بر فرمانروایی خویش استوارند (معانی الأخبار، صدوق، ص ۲۷۶؛ المحکم، ابن سیده، ۲۸۱/۲؛ الفائق، ۱۵/۱). م.
۳. جهت بهتر روشن شدن مطلب، بنگرید: پیمان (۱۱۰/ج) و پانوشتهای آن. م.
۴. لاخلاق ولا وراط به معنی این دو جمله پیامبر (ص) است «لا یجمع بین مفرق، ولا یفرق بین مجتمع» بنگرید: معانی الأخبار، ص ۲۷۷ و پانوشتهای پیمان (۱۱۰/ج). م.
۵. الشقاق: تازیان در زمان جاهلیت، این شیوه ناپسند زناشویی را به کار می‌بستند، بدین گونه که مردی دختر یا خواهر خود را به همسری مردی دیگر درمی‌آورد که او نیز چنین کند، و همین مبادله را به منزله کابین این زنان به شمار می‌آوردند (معانی الأخبار، همان؛ نیز بنگرید: واژه‌نامه کتاب «شقاق»). م.
۶. بنگرید: واژه‌نامه، «جذب»، «جذب»، «شناق». شناق و اشناق جمع‌اند و مفرد آنها «شناق است (اسان، ۱۸۹/۱۰؛ نیز بنگرید: معانی الأخبار، ص ۲۷۷). م.
۷. مراد بیع سلف است. شیخ طوسی در این مسأله می‌گوید: «قَدْ قُلْنَا مِنْ أَنْ النَّسِ (ص) نَهَى عَنْ بَيْعِ الْفَمَارِ حَتَّى يَبْتُو مَتْلَاحَهَا

پیش از این گفتیم که پیغمبر از فروش فراورده‌هایش از روشن شدن عدم تباهی آنها، نهی کرده است (الخلاف ۱/۵۴۳؛  
الروضه البهیه ۱/۳۶۵). زمخشری در این مسأله و درباره سخن پیامبر (ص) چنین می‌نویسد: از آن‌رو این کار همانند  
رباخواری است که چون در این دادوستد، مقدار مبیع قابلیت کمتر و بیشتر شدن دارد، بنابراین، در هر يك از دو صورت، ربا  
تحقق خواهد یافت (الفائق ۱/۱۷۱). م.

۸. برای توضیح همهٔ واژه‌های ناآشنای متن این فرمان، می‌توانید به واژه‌نامه بنگرید. م.

۹. یعنی او را تعهد کنید. م.

۱۰. بنگرید: معانی الأخبار ص ۲۷۷؛ نامه شماره ۱۱۰/ج، پانوشتهای ۱۱ و ۱۲. م.

۱۱. بنگرید: پانوشتهای نامه شماره ۱۳۳ بالا (ش ۵). م.

## ۱۳۴

### نیز برای وائل

این سنن ج ۲/۱ ص ۳۵، ۷۹ (ش ۲/۷۱، ۱۳۳)؛ عمخ، ش ۱۱۱؛ الأهل، ص ۶۵.  
بنگرید: کایتانی، ۴۷/۱۰-۴۸؛ اشهرنگر، ۴۶۱/۳.

این، فرمانی است از سوی محمد پیامبر برای وائل بن حجر فرمانروای خضرموت:  
تو، به اسلام گرویدی و من زمینها و دژهایی را که در دست داشتی، به تو واگذار نمودم؛ و [مقرر  
شد] که با نظر دو شخص دادگر، یکدهم دارایی تورا بستانند. دستور داده‌ام تا اسلام بر جای است،  
در اموال تو بر تو ستم نرود. پیامبر و مؤمنان، یاوران او هستند.

۱. در این جمله، صنعت النقات به کار رفته است. چون از آغاز فرمان تا پیش از جمله پایانی آن، جمله‌ها به صورت خطایی است،  
ولی در جمله پایانی، از خطاب به غیبت، التفاتی صورت می‌گیرد. پیداست که منظور، خود وائل است یعنی پیامبر و مؤمنان،  
یاوران تواند. نیز ممکن است مرجع ضمیر در «علیه» در متن واژه کتاب در آغاز نامه باشد. پیداست که در این صورت،  
التفاتی در کار نخواهد بود. م.

۱۳۵

## برای مسعود بن وائل خضرمی

أسدالغابه، ۳۶۰/۴.

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱۳۶

## برای ربیعة بن لهیعة خضرمی

الإصابة، ش ۲۶۱۳، أسدالغابه، ۱۷۲/۲.

مقابله کنید: الاستیعاب، ش ۷۶۱ (جایی که ابن لهاعه آمده است).

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱۳۷

## برای مه‌ری بن الأبیض (از مردم مه‌ره)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۸۳، ۳۴ (ش ۱۴۱، ۶۷) عمخ، ش ۱۰۷: الأهل، ص ۶۴.  
 مقابله کنید: البدایة، ابن کثیر ۳۵۴-۳۵۳/۵ (وی گفته است که پیامبر این فرمان را برای  
 نمایندگان مه‌ره نوشته است) که گویا لغزش چایی است.  
 بنگرید: کایتانی ۵۸/۱۰، اشهرنگر ۳۸۵/۳ (تعلیقه نخست).

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد فرستاده خدا برای مه‌ری بن الأبیض که درباره مؤمنان مه‌ره به‌کار  
 بندد:

بی شک حقی از ایشان تباه نمی‌گردد؛<sup>۲</sup> از یورش ناگهانی به‌دور خواهند ماند؛ و کسی با آنان به پیکار برنخواهد خاست. ایشان نیز ملزم‌اند که قوانین اسلام را به کار گیرند. هر کس آنها را دگرگون سازد، چنان است که گویی به پیکار با خدا برخاسته است؛ و هر کس به اسلام بگردد، در پناه خدا و پیامبرش خواهد زیست. باید چیز یافته<sup>۳</sup> را به صاحب آن برگردانند. چهارپایی که در بیابان می‌چرد، باید به آبشخور برده شود.<sup>۴</sup> پرداختن به آلودگی<sup>۵</sup> گناه است؛ گفتن سخنان زشت و ناپسند<sup>۶</sup>، کاری نارواست.<sup>۷</sup>

[این فرمان را] محمد بن مسلمه انصاری نوشت.

۱. مَهْرَه، به فتح «م» و «ه» نام قبیله‌ای است که به نام مَهْرَه پسر خَیْدان... پسر قُضاعه خوانده شده است. شتر مَهْرَه نیز منسوب به ایشان است و اینان در یمن نیز استانی به نام خود دارند (یاقوت، ۷۰۰/۴). م.
۲. نعمان گفت: لَا أَكَلِكُ وَلَا أَكَلُكَ غَيْرِي؛ نه خود حق تورا پایمال می‌کنم و نه حق تورا به دیگری می‌دهم (أساس البلاغ، ۱۷/۱). م.
۳. متن «الْقَطْعَةُ» و «الْقَطْعَةُ وَاللَّقَاطَةُ»؛ ما التَّقَطُ؛ چیز به‌دست آمده، برداشته شده و یافته (لسان، ۳۹۳/۷). م.
۴. غریب الحدیث، ابن قتیبه، ۵۴۵/۱ «سرح»؛ الفائق، ۱۷۲/۲، ۳۳۲. برای توضیح بیشتر، بنگرید: واژه‌نامه «سارحه» و «سائمه». م.
۵. معنی اصطلاحی «تفت» که در قرآن نیز به همین معنی به کار رفته است، با معنی لغوی آن، کاملاً متفاوت است. این واژه در قرآن، به مناسک حج و کارهایی که پس از بیرون آمدن از جامه احرام، انجام می‌گیرند، اطلاق شده است (التبیان، ۳۱۰/۷؛ جوامع الجامع، ص ۳۰۰؛ نیز بنگرید: الفائق، ۲۸۳). م.
۶. رَفَتْ: سخن گفتن مردی در جامه احرام با زنان پیرامون همخوابگی با ایشان است که چنین کاری در شرع، روا نیست. این کلمه در آیه‌های ۱۸۷ و ۱۹۷ سوره بقره، به معنی هم‌بستری با زنان آمده است (تبیان، ۱۳۲/۲ و ۱۶۳-۱۶۴، مجمع البیان، ۲۹۴/۱. نیز بنگرید: مفردات راغب، ص ۱۹۹)؛ الفائق، ۱۱۴/۴). م.
۷. فُسُوق: شیخ طوسی می‌گوید: بهتر است این کلمه را عبارت از همه گناهانی بدانیم که شخص محرم، باید از آنها پرهیز نماید (تبیان، ۱۶۴/۲). م.

## برای ذَهَبِنَ بن قِرْضِيمَ<sup>۱</sup> و کسان وی (از مَهْرَه<sup>۲</sup>)

الإصابة، ش ۲۴۷۹؛ بس ج ۲/۱ ص ۸۳.

پیامبر(ص) فرمانی برای ایشان نوشت که همان فرمان، در دست ایشان است. ابن سعد گفته است:



زهیر بن قرضم، از مردم الشجر و شجر در مَهْره است. ولی به سند ۱۷۸ پس از این نیز بنگرید که میان این دو نوشته، اشتباهی رخ داده است. متن فرمان به‌دست نیامده است.

۱. ابن حزم از وی به نام زُهیر بن قرضم بن النجیل بن قُبات... یاد می‌کند و می‌گوید: او به‌عنوان نماینده، نزد پیامبر آمد (مَهْره، ص ۴۴۰). ابن کثیر، نام این شخص را که از قبیله مَهْره بود و به نمایندگی از سوی قوم خود نزد پیامبر اسلام آمده بود، النجیل بن قُبات بن قرضم بن النجیل می‌داند و می‌گوید: چون او از راه دور آمده بود، مورد مهر پیامبر اسلام (ص) قرار گرفت (الاستقاق، ص ۵۵۳. نیز بنگرید: المحکم، ابن سینه، ۳۷۷/۶). م.
۲. بنگرید: پانویس پیمان ۱۳۷ پیشین. م.

(۱/۱۳۸)

### به بنی‌معاویه از قبیله کِنده

الأهدل، ص ۶۳.

به بنی‌معاویه از کِنده، نامه‌ای نوشت. متن نوشته به‌دست نیامده است.

(۳،۲/۱۳۸)

### برای فردی ناشناخته

بعب ش ۱۴۴۲ (عبدالله بن الأرقم): المطالب العالیه، ابن حجر ش ۳۷۳۸؛ کتاب النبی، مصطفی الأعظمی ص ۷۲-۷۵ وی به ابن اسحاق، ابن شَبّه، بخاری، مسلم، طبری، جهشیاری، مسعودی، ابن مسکویه و المزنی، ارجاع داده است.

بعب، از مالك روايت است كه: نامه‌ای به پیامبر رسید. گفت: کیست که از سوی من به این نامه پاسخ دهد؟ عبدالله بن أرقم گفت: من. سپس وی پاسخ نامه را نوشت و آن را نزد پیامبر آوردند.

پیامبر نامه را پسندید و فرستاد.

ابن حجر: گروهی از مردم یمن نزد پیامبر(ص) آمدند و درخواست کردند که برای ایشان نوشته‌ای بنویسد. حضرتش به عبدالله بن ارقم دستور داد که نوشته‌ای برای ایشان بنویسد. وی نامه را نوشت و نزد یمنیان آورد. پیامبر گفت: نیکو نوشته‌ای. (ما نمی‌دانیم که آیا آنها دو مورد جداگانه بوده، یا دو روایت از يك رویداد؟)

۱۳۹

### به قبیله بکر بن وائل

بط ش ۱/۲۲؛ بحن ج ۶۸/۵؛ عمخ ش ۲۱؛ الزیلعی ش ۶ (از ابن خیان) المُنَجِّم المُنْفِر، طبرانی (چاپ هند) ص ۶۱؛ حیاة الصحابة الكاند هلوی ۲۱۲/۱ (وی به مجمع الزوائد هیتمی ۳۰۵/۵ ارجاع داده و او از البزاز و ابویعلی آورده است)؛ بث ۳۴۴/۴ (از ابن منته و ابونعیم)؛ بس ج ۲/۱ ص ۳۱، نیز بنگرید به پیمان ۷۷ که پیش از این گذشت.

[از محمد فرستاده خدا] به بکر بن وائل:  
به این اسلام بگروید تا آسیبی نبینید.

(۱۳۹/الف)

### نیز برای بکر بن وائل

نقاظ جریر و فرزئق، ابن حیب، ص ۱۰۲۳.

گفته‌اند: که نامه پیامبر(ص) به قبیله بکر [یعنی ابن وائل] رسید (بنگرید: پیمان شماره ۱۳۹). آنان، با این شرط که آنچه دارند، از آن خود آنان باشد، به اسلام گرویدند. متن زنهارنامه برای دارایی ایشان، به دست نیامده است.

## برای عدی بن شراحیل از بنی عامرین ذهل (بکرین وائل)

أسدالغابه، ۳/۳۹۵.

متن نوشته، به دست نیامده است.

## برای أحمَر بن معاویه فرستاده قبیله تمیم

عسخ، ش ۶ (به نقل از ابی نعیم و ابن منده)؛ ب ۵۴/۱ از ابن منده و ابونعیم، وی افزوده است: نوشته را با مهر پیامبر (ص) مهر کردند.

أحمَر بن معاویه که فرستاده قبیله تمیم بود، نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر اسلام برای او و پسرش شیعیل، فرمانی نوشت:

این، فرمانی است برای أحمَر بن معاویه و شیعیل بن أحمَر درباره جایگاهها<sup>۱</sup> و داراییهای ایشان. از این رو، هر کس ایشان را بیازارد — در صورتی که اینان در گفته خود راستگو باشند — از زنهار و پناه خدا، به دور خواهد بود.

[این فرمان را] علی بن ابی طالب نوشت.

[نشان مهر]

۱. متن «رحال»، جمع رَحَل به معنی جای زندگی و منزل است. م.

(۲-۱/۱۴۱)

## نامه‌نگاری اکتّم ابن صیفی با پیامبر خدا(ص)

الذخائر والأعلاق فی آداب النفوس و مکارم الأخلاق، ابوالحسن سلام بن عبدالله بن سلام اشیلی ص ۲۱۰؛ المنتظم، ابن الجوزی (خطی) در سخن از آغاز اسلام؛ الوفاء فی السیرة، ابن الجوزی (خطی برلین) از ابوهلال عسکری، ورق ۱۳۲/الف؛ علی الأحمدي ص ۱۵۵ (وی به کنز الفوائد، کراچکی ص ۲۴۹، إكمال الذین و تمام النعمه، محمد بن علی بن بابویه قمی ص ۱۳۴ در باب مُعمرین، بخاری ج ۶ باب ماجری بینہ و بین أهل الکتاب، جمهرة الرسائل ۶۸/۱ به نقل از تاریخ آداب اللغة العربیة، حسن توفیق ص ۷۹، والإصابة، ابن حجر، نیز ارجاع داده است).

ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری گفته است که اکتّم بن صیفی، نام پیامبر خدا(ص) را شنید و همراه پسر خود حُبیش، نامه‌ای برای او فرستاد:

بار خدایا به نام تو؛ از بنده‌ای به بنده‌ای دیگر:

اما بعد، آنچه را که دریافته‌ای، به ما نیز بگو. درباره تو خبری شنیده‌ایم که از بنیاد آن ناآگاهیم. اگر چیزی به تو نموده‌اند، آن را به ما نیز بنمای؛ و اگر چیزی به تو آموخته‌اند، به ما نیز بیاموز و ما را در پیام خود شریک ساز.

والسلام

گویند که وی خواست نزد پیامبر بیاید، ولی کسان وی او را از این کار بازداشته و گفتند: تو رهبر و بزرگ ما هستی و پیر گشته‌ای و ما از پیمودن این راه بر تو بیم داریم.

پیامبر خدا(ص) در پاسخ او نوشت:

از محمد پیام‌آور خدا به اکتّم بن صیفی:

درود خدا بر تو، من همراه تو، خداوند را می‌ستایم. آفریدگار جهان، به من فرمان می‌دهد که بگویم: جز خداوند یگانه و بی‌انبار، خدایی نیست. آفریدگار به من دستور می‌دهد که مردم را به گفتن آن، فراخوانم. همه آفریدگان، آفریده اویند و فرمان، فرمان اوست و همه آن از سوی خداست. آنان را او آفرید و او میرانید و هم او نیز ایشان را برخواهد انگیخت؛ و بازگشت همگان به سوی اوست. من شما را بدانسان که پیامبران مردم را آگاه می‌سازند، آگاه ساختم. به راستی که درباره پیام بزرگ، از شما پرسش خواهند کرد؛ و بی‌گمان، پس از چندی، از آن آگاه خواهید گشت.

۱. اکتّم بن صیفی بن ربیع... تمیمی، حکیم و خردمند تازیان در جاهلیت یکی از کهنسالان بود. وی روزگاری دراز زندگانی کرد و به زمان اسلام رسید و همراه یکصد تن از مردم خویش، به آهنگ دیدار پیامبر اسلام به راه افتاد. ولی پیش از آنکه پیامبر(ص) را ببیند، در راه درگذشت؛ ولی آن دسته از یاران وی که به مدینه رسیدند، اسلام آوردند (الأعلام، زرکلی ۳۴۴/۱). م.

(۳/۱۴۱)

**برای پیرمردی از بنی تمیم**

بحن ۱۶۴/۱ یا ش ۱۴۰۴ (در حاشیه آن نوشته شده است: همه حدیث در الزوائد ۸۲/۳-۸۳ آمده است. احمد و ابویعلی نیز آن را روایت کرده‌اند و رجال ابویعلی، صحیح هستند).

سالم بن ابوامیه ابوالنضر برای ما روایت کرد و گفت: در روزگار حجاج پیرمردی از بنی تمیم در مسجد بصره در کنار من نشست. او نامه‌ای در دست داشت و به من گفت: ای بنده خدا! آیا به باور تو این نوشته می‌تواند نزد این فرمانروا برای من سودمند افتد؟ به وی گفتم: این نوشته چیست؟ گفت: این، فرمان پیامبر خداست و آن را برای ما نوشته است که درباره زکات دارایی ما، بر ما ستم نکنند.

... پیرمرد سپس گفت: من جوان بودم که برای فروختن شترانمان، با پدرم به مدینه آمدم. پدرم دوست طلحه بن عبیدالله تمیمی بود. از این‌رو در منزل وی فرود آمدیم. پدرم به طلحه گفت: از پیامبر خدا (ص) برای ما نوشته‌ای بگیر که بر پایه آن، درباره زکات ما بر ما ستم نرود. طلحه گفت: این، حق شما و هر مسلمان دیگر است. پدرم گفت: به همین دلیل، من دوست دارم که فرمانی از پیامبر خدا در دست داشته باشم. وی بیرون آمد و ما را نزد فرستاده خدا برد و گفت: ای پیامبر خدا! این مرد، از مردم بادیه و دوست خاندان من است و دوست دارد که برای او فرمانی بنویسی که درباره زکات وی، کسی بر او ستم نکند. پیامبر خدا (ص) گفت: این، حق او و حق هر مسلمان دیگر است. پدرم گفت: ای پیامبر خدا! من به راستی دوست دارم که در آن باره، نوشته‌ای از تو در دست داشته باشم. گفت: پس پیامبر خدا، این فرمان را برای ما نوشت.

متن نوشته در دست نیست. این نوشته مانند نامه ۱۴۶/الف بوده است.

۱۴۲

**برای قبیله تمیمی دختر مخرمه**

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۵۸ (ش ۱۰۲)؛ سنن ابن داود، ۳۶/۱۹؛ ابن عثربه، ۱۳۷/۱-۳۸ (وی گفته است که: اثوب بن ازهر عموی دختران قبیله، دختران او را از وی گرفته بود).  
مقابله کنید: الاستیعاب، ش ۳۴۳۱.

بنگرید: کایتانی، ۹۱/۹.

از قبیله روایت است<sup>۱</sup> که حُرَیث بن حَسَّان شیبانی، نماینده بنی بَکَر بن وائل بود. پیامبر (ص) با وی پیمان بست که او خود و خاندانش به اسلام بگردند. سپس حُرَیث گفت: ای پیامبر خدا درباره الذَّهْناء<sup>۲</sup> برای ما و بنی تمیم فرمانی بنویس که جز مسافر و رهگنر، هیچ کس دیگر از ایشان، از راه الذَّهْناء به سوی ما گنر نکند. پیامبر گفت: ای جوان الذَّهْناء را برای وی بنویس. قبیله گفت: چون دیدم که پیامبر درباره الذَّهْناء، فرمانی برای وی نوشت، و آنجا سرزمین و خانه من بود، به خود لرزیدم و گفتم: ای پیامبر خدا! این مرد، زمینی را که میان سرزمین ما و ایشان قرار دارد<sup>۳</sup>، از تو درخواست نکرد؛ این ذَهْناء تنها چراگاهی است که شتر از آن بیرون نمی‌رود و گوسفندان نیز در آن می‌چرند؛ به جز اینها، زنان و فرزندان قبیله تمیم نیز هستند<sup>۴</sup>. پیامبر (ص) گفت: این بیچاره راست گفت. ای جوان دست نگهدار. هر مسلمانی، برادر مسلمان دیگر است؛ هر دو از آب و درخت بهره می‌برند؛ و در ستیز با دیوهای آشوبگر<sup>۵</sup>، به یاری هم برمی‌خیزند... و بر روی پوستی دباغی شده و سرخ‌رنگ، برای وی نوشت:

برای قبیله و زنان، یعنی دختران قبیله:

نباید حقی از ایشان تباه گردد؛ و نیز نباید ناخواسته، به همسری کسی وادار گردند. هر مؤمن مسلمانی، یاور ایشان است. شما نیز نیکی کنید و به بدی روی می‌آورید<sup>۶</sup>.

۱. نیز بنگرید: الفائق، ۱۰۰/۳. م.

۲. ذهنا به فتح اول و سکون دوم، سرزمین معروف بنی تمیم و دارای پنج یا هفت کوه شنی است. این سرزمین پهناور و پردرخت، هنگامی که در بهار پرگیاه شود، همه تازیان را از خود بهره‌مند می‌سازد (یاقوت، ۶۳۵/۲). م.

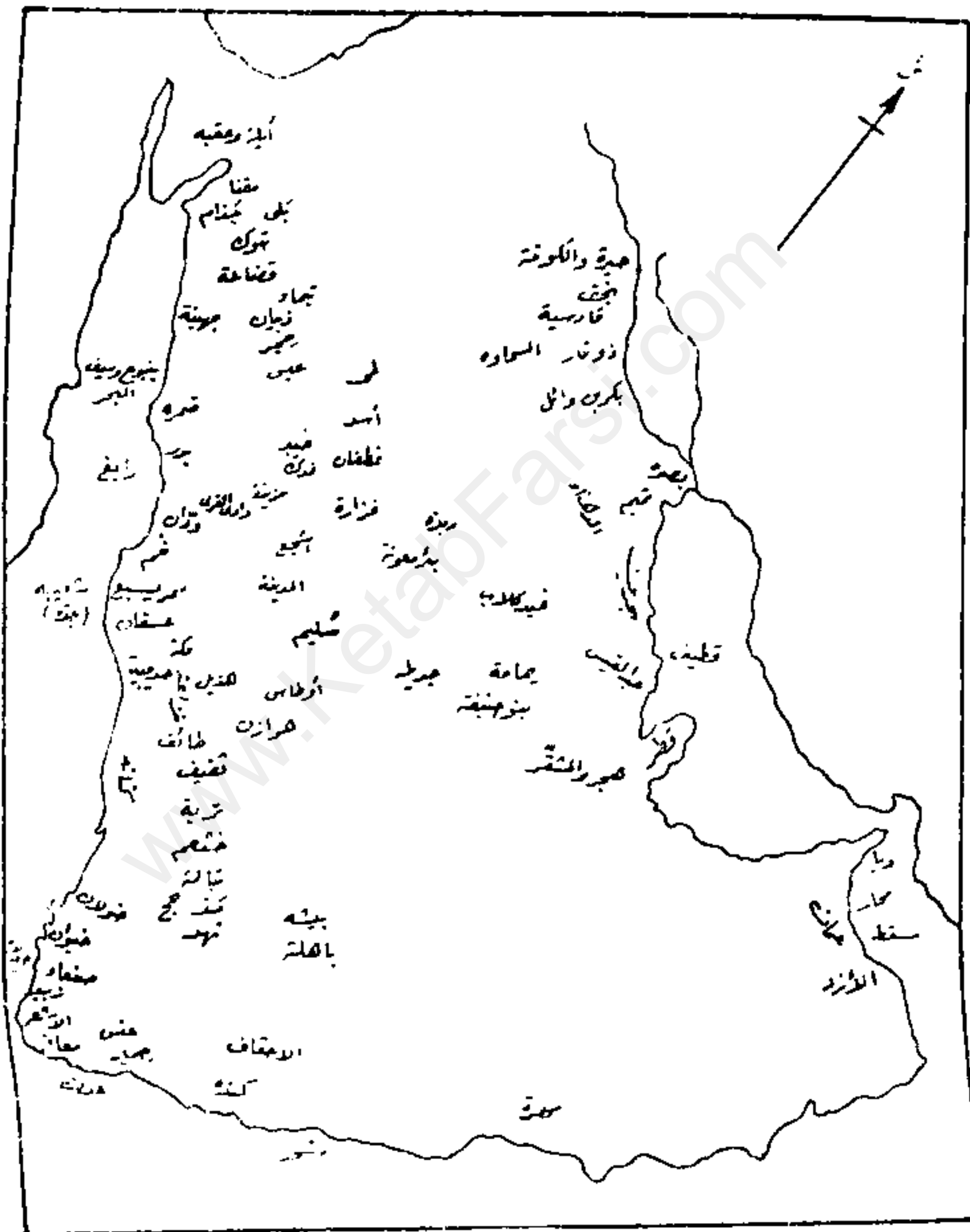
۳. مکان سَوی: جایگاهی که میان دو مرز و دو سوی قرار دارد (المنجد «سوی»: نیز بنگرید: أساس البلاغه، ۴۷-۱). م.

۴. یعنی آنان را نیز باید در نظر داشت. ایشان نیز باید در آنجا زندگی کنند. م.

۵. متن «الفتان»: جمع الفتان، یعنی شیاطین، دیوها (الفائق، همان). م.

۶. روشن است که در این جمله، طرف خطاب پیامبر (ص) قبیله و دختران وی هستند. م.

نقشه جزیره العرب در زمان پیامبر (ص)



۱۴۳

برای اقرع<sup>۱</sup> بن حابس تمیمی

بح ش ۲۲۸.

مقابله کنید: بحن ج ۶۸۳، ۷۳؛ البخاری ۹۷: ۲۳.

متن نوشته، به دست نیامده است.

۱. وی اقرع بن حابس... بن دارم از قبیله بنی مجاشع است (جمهره، ص ۲۳۰). م.

(۱۴۳/الف)

## نامه پیامبر(ص) برای اقرع و عیینه

بحن ۴/۱۸۰-۱۸۱.

عیینه (بن حصن الفزاری) و الأقرع (بن حابس تمیمی) از پیامبر خدا(ص) چیزی درخواست کردند. وی به معاویه دستور داد که آن (مطلب) را برای آن دو بنویسد. معاویه نوشت و پیامبر خدا آن را مهر کرد و دستور داد که آن را به ایشان بدهند.

عیینه — که خردمندترین آن دو بود — پرسید: در نامه چه نوشته شده است؟ معاویه گفت: در آن همان است که به تو فرمان داده شده است؛ و او پذیرفت و آن را در عمامه خود پیچید. ولی اقرع به خود گفت: آیا می‌خواهی نامه‌ای را که از درون آن آگاهی نداری، همچون نامه متلمس<sup>۱</sup>، با خود ببری؟! معاویه، پیامبر خدا(ص) را از سخنان آن دو آگاه ساخت.

۱. متلمس لقب جریر بن عبدالعزیز شاعر جاهلی است که چون عمرو بن هند پادشاه عراق را هجو کرد، عمرو قصد هلاک او کرد و نامه‌ای به وی داد تا به عاملش در بحرین برساند و در آن نامه فرمان قتل وی را داده بود، در حالی که متلمس می‌پنداشت دستور پرداخت جایزه‌ای داده است «و صحیفه متلمس» در عرب در مورد کسی که نادانسته حامل فرمان قتل خود باشد ضرب‌المثل شد الفاخر، مفضل بن سلمه ص ۷۳-۷۶. م.



۱۴۴

## برای سریع بن حاکم سعدی تمیمی

أسدالغابة، ۲/۳۶۶.

متن نوشته، به دست نیامده است.

۱۴۵

## برای قتادة بن الأغور بن ساعدة تمیمی

أسدالغابة، ۴/۱۹۳؛ ابن سعد ۱/۷ ص ۴۳.

پیامبر خدا، (تملك) شبکه را - که جایی است در الذنءاء - برای وی نوشت.  
متن نوشته، به دست نیامده است.

۱۴۶

## برای مسلم بن حارث تمیمی

بث ج ۴/۳۶۰-۳۶۱؛ بیج ش ۲۰۷۷.

متن نوشته، به دست نیامده است.

(۱۴۶/الف)

**نوشته پیامبر(ص) برای مسلم بن حارث تمیمی**

بحن ۲۳۴/۴، مُنْجَمُ الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۳۴/ب.

از حارث بن مسلم بن حارث روایت کرده‌اند و او نیز از پدرش روایت کرده است که پیامبر(ص) برای وی سفارشنامه‌ای به فرمانروایان پس از خود نوشت و آن را مهر کرد. متن نوشته، به‌دست نیامده است. (نیز بنگرید: ۱۴۱/ج پیشین).

۱۴۷

**برای ایاس بن قتاده عَنَبَری از بنی تمیم**

أَسْدَالِغَابَةِ، ۱۷۵/۸

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱. وی ایاس بن قتاده بن اُوفی... بن عَبْشَمَس از نوادگان زید منات است. فرزندان زید منات را الأبناء و فرزندان الأبناء را بنی الأبناء می‌نامیدند، و ایاس بن قتاده یکی از بنی الأبناء بود (بنگرید: جمهرة أنساب العرب، ص ۲۱۵). م.

۱۴۷/الف

**إِقْطَاعُ پیامبر(ص) برای اُوفی بن مَوَلَه عَنَبَری**

مُنْجَمُ الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۱۱/ب - ۱۲/الف؛ بث در جای خود؛ بع ب ش ۱۱۳ وی گفته است: «بر روی پوستی برای ایشان نوشت. اسناد حدیث وی استوار نیست؛ وَفَاءُ الْوَفَاءِ، سَمْهُودِي (ج ۱۹۷۵ بیروت) ص ۱۲۷۸-۱۲۷۹ وی او را: اُوفی بن مَوَالِه نامیده و در شرط

اقطاع گفته است: «باید این سیل و درمانده را از آن بهره‌مند سازد».

أَوْفَى بْنِ مَوْلَى عَنبَرِيٍّ كَقَت: نَزْدِ بِيَامِبِرِ (ص) أَمْدَمُ وَ أَوِ الْغَمِيمِ<sup>۱</sup> رَا بَه مِنْ إِقْطَاعِ دَادٍ؛ بَا إِيْنِ شَرْطِ كَه  
إِيْنِ سِيْلٍ، نَخْسْتِيْنِ كَسٍ بَاشِدْ كَه اَز اَنْ سِيْرَابِ مِيْ كَرْدَد.

۱. الْغَمِيمُ نَامِ جَائِي اَسْت مِيَانِ مَكَّة وَ مَدِيْنَه وَ نِيْزِ جَائِي دِيْكَرِ دَرِ نَزْدِيْكَى مَدِيْنَه مِيَانِ رَابِعِ وَ جَهْفَه. بِنَكْرِيْد: مُنْجَمُ الْبَلْدَانِ، يَاقُوْت.  
وَ دَرِ مُنْتَهَى الْاَرْبِ اَمْدَمُ اَسْت غَمِيْمُ رُوْدْبَارِي اَسْت بَعْدِيَارِ حَنْظَلَه وَ نِيْزِ اَبِي اَسْت اَز اَنْ بَنِي سَعْدِ وَ يَه اِيْنِ اَعْتِبَارِ يَاتُوْجِهْ بَه كَلْمَه  
«رِيَان = سِيْرَابِ» كَه دَرِ مَتْنِ اَمْدَمُ بَايْدِ اِقْطَاعِ مَذْكَوْرِ اَبِي بُوْدَه بَاشِدْ. م.

## ب/۱۴۷

### زِنهَارِ نَامَه‌اِيْ بَرَايِ مَالِكِ وَ قَيْسِ وَ بَرْدِگَانِ بَنِي الْخَشْخَاشِ عَنبَرِيٍّ

مُنْجَمُ الصُّحَابَةِ، اِيْنِ قَانِعِ (خَطِيٍّ) دَرِ حَرْفِ قَافٍ: بَث ۳۴۸/۳.  
مَقَابِلَهْ كَنِيْد: الْجَرْخُ وَ التَّغْدِيْلُ، اَبُوْحَاثِيْمِ رَازِي ۱/۴، ش ۹۱۴؛ بَعْبِ ش ۱۰۷۲؛ بَث ۲۷۸/۴ (وِي)  
گَفْتَهْ اَسْت: هَرِ سَهْ تَن، اَنْ رَا دَرِ كِتَابِه‌اِيْ خُوْدِ اَوْرَدَه‌اَنْد. جَائِي بَرْرَسِي اَسْت كَه اِيَا نَامِ وِي  
الْحَسْحَاسِ بِيْ نَقْطَهْ يَا الْخَشْخَاشِ نَقْطَه‌دَارِ بُوْدَه اَسْت؟ بِنَكْرِيْد: بَث ۹/۲، ۱۱۶/۲-۱۱۷، ۳۴۸.

اِيْشَانِ نَزْدِ بِيَامِبِرِ اَمْدَنْدِ وَ اَزِ غَارِتْگَرِي مَرْدِي اَزِ عَمُوْزَادِگَانِ خُوْدِ بَرِ مَرْدَمِ، وَ اِيْنَكِهْ مَرْدَمِ، جِبْرَانِ جَنَائِيْتِ  
وِي رَا اَزِ اِيْشَانِ مِيْ خَوَاهَنْدِ، بَهْ بِيَامِبِرِ شَكُوَهْ كَرْدَنْدِ. بِيَامِبِرِ، نَامَه‌اِيْ بَرَايِ اِيْشَانِ نُوْشْت:  
اَزِ مَحْمَدِ بِيَامِ اَوْرِ خُدا بَرَايِ مَالِكِ وَ قَيْسِ وَ بَرْدِگَانِ بَنِي الْخَشْخَاشِ: خُوْنَه‌اِ وَ دَارِاِيْبِه‌اِيْ شَمَا دَرِ  
پَنَاهِ اِسْلَامِ اَسْت وَ شَمَا رَا بَهْ گَنَاهِ دِيْگَرِي نَخَوَاهَنْدِ كَرَفْتِ؛ وَ جَزِ دِسْتَه‌اِيْ شَمَا خُوْدِ، كَسِي بَرِ شَمَا  
سَتَمِ نَخَوَاهَدِ كَرْدِ.

۱۴۸

## برای ساعده تمیمی

بث ۱۷۵/۱.

متن نامه، در دست نیست.

۱۴۹

برای حُصَین<sup>۱</sup> بن مُشَمّت تمیمی

الأماكن، الحازمی (خطی) ش ۱۷۹؛ أسد الغابة ۲/۲۷؛ الاستيعاب، ش ۵۲۰.  
این حُصَین بن مُشَمّت بن شذاد بن زُهير بن نمر بن مُرة بن حِمْان است.

پیامبر (ص) ابی<sup>۲</sup> را بهوی اقطاع داد. الحازمی روایت کرده است که پیامبر (علیه السلام) شماری از آنها، از جمله: جراد — یکی از اهل حدیث می گوید: آن بهذال مُعجمه است —، السُدیره والثمد والأصیهب را بهوی اقطاع داد.  
متن فرمان، به دست نیامده است.

۱. وی محدث بود؛ محمد بن مُثنی از وی روایت کرده است. حُصَین از همنشین پیامبر (ص) برخوردار گشت. وی به نمایندگی از سوی قوم خویش، نزد پیامبر آمده بود (جمهره، ص ۲۲۰). — م.
۲. این اب، یکی از آیه‌های بنی تمیم بود (همان ماخذ). — م.

## به خِراش بن جَحْش بن عَمرو عَبَسَى

الإصابة، ش ۲۳۵۹.

خِراش، نوشته پیامبر خدا(ص) را از هم درید.  
متن نوشته، به دست نیامده است.

## برای بنی زُرْعَه و بنی الرُّبِعه از جُهینه

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۴ (ش ۲۷).  
مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۶۶ (ش ۱۱۸).  
بنگرید: کایتانی، ۸۷/۵؛ اشپرنگر ۱۵۱/۳ (تعلیقہ نخست).

بی‌گمان، به جان و مال ایشان گزندی نخواهد رسید. نیز به راستی که افراد این قبیله، به‌جز در اختلاف‌های دینی و خاندانی، در برابر کسی که بر ایشان ستم کند یا با آنان به پیکار برخیزد، از یاری مسلمانان برخوردار خواهند گشت. نیکان و پرهیزگاران بیابان‌نشین این قبیله‌ها، با شهرنشینان ایشان برابرند.<sup>۱</sup>  
یاری از خداست.

۱. یعنی در برابر قوانین اسلام، بیابان‌نشینان با شهرنشینان برابرند. — م.

## ۱۵۲

برای عمرو بن معبد و بنی الحُرَاقَه و بنی الجُرْمُز از جُهینَه<sup>۱</sup>

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۴-۲۵ (ش ۴/۳۰).  
بنگرید: اشپرنگر، ۱۵۱/۳ (تعلیقہ نخست).

برای عمرو بن معبد جُهینی و بنی الحُرَاقَه<sup>۲</sup> از جُهینَه و بنی الجُرْمُز:  
هرکس از ایشان به اسلام بگردد و نماز گزارد، زکات دهد و از خدا و پیامبر او فرمان برد و یک پنجم (خُمس) دست‌آوردهای جنگی و سهم پیامبر یعنی صَفی پیامبر را نیز پردازد، و نیز به اسلام خود گواهی دهد و از مشرکان دوری گزیند، بی‌گمان در پناه خدا و محمد خواهد بود.  
بدهی نوشته شده هر یک از مسلمانان، بر پایه اصل بدهی پرداخت می‌گردد و افزون‌خواهی (ربا) در گروگان از میان رفته است.  
همانا زکات فراورده‌ها، یک‌دهم است.  
هرکس به قبیله‌های یادشده (و یا به مسلمانان) بپیوندد، بی‌شک از حقوقی برابر با حقوق ایشان بهره‌مند خواهد شد.

۱. جُهینَه، تیره‌ای از قُضاعه هم‌پیمان بنی‌سَلَمَه بود (المعارف، ص ۲۸۰، مُختَلَف القبايل، ص ۴۲). — م.
۲. بنی حُمَيس که به ایشان یا به خود حُمَيس الحُرَاقَه می‌گفتند، یکی از تیره‌های جُهینَه بودند (الاستقاق، ص ۵۴۹؛ جمهره ص ۴۴۶). — م.

## ۱۵۳

## نیز برای بنی الجُرْمُز

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۴ (ش ۳/۳۰): الذبیلی ش ۱۲.  
بنگرید: اشپرنگر، ۳۵۱/۳ (تعلیقہ نخست).

[به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد پیامبر فرستاده خدا] برای بنی الجُرْمُز بن ربیعہ یکی از قبیله‌های

جُهینه:

ایشان در سرزمین خویش بهراستی در امان خواهند بود؛ و بی گمان، آنچه به هنگام پذیرفتن اسلام داشته‌اند، از آن ایشان است.  
[این فرمان را] الْمُغیره نوشت.

۱۵۴

### إقطاعی برای عوسجة<sup>۱</sup> بن حرملة

بس ج ۲/۱ ص ۲۴ (ش ۱/۳۰): دیب ش ۷؛ الأماکن، حازمی (خطی) ش ۱۵۴؛ البدایه، این کثیر ۳۵۳/۵؛ وفاء الوفاء، سَمهودی (چاپ بیروت) ص ۱۲۵۹ (وی از ابن حزم روایت کرده است؛ پیامبر، فرمانروایی یک‌هزار تن از جُهینه را بهوی سپرد؛ ملکی را بهوی اقطاع داد و او را فرمانروا گردانید).

مقابله کنید: جمهرة الانساب، ابن الکلبي (خطی، اسکوریال) ص ۵۲۲.  
بنگرید: اشپرنگر، ج ۱۵۱/۳ (تعلیق نخست).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته آن چیزی است که پیامبر خدا از سرزمین نوالمره<sup>۲</sup> به عوسجة بن حرملة جُهینی داده است:

سرزمینهای میان بُلکته<sup>۳</sup> تا المصنعه<sup>۴</sup> تا الجفلات تا الجذ در کوه قبله را بهوی داد، و هیچ کس را در آنها بر او حقی نیست. هر کس بر وی دعوی حقی کند، سخنی ناروا گفته و حق عوسجة بر آن سرزمین ثابت است.

این فرمان را [علام بن] عقبه نوشت.

۱. عوسجة بن حرملة بن جذیمه... بن مالک بن عطفان است. پیامبر خدا (ص) فرمان رهبری بر یک‌هزار تن از مردان بنی جُهینه را بهوی داد و سرزمین ذأمر را به او اقطاع کرد (جمهرة، ص ۴۴۵-۴۶؛ یاقوت، ۳۶۱/۸). م.
۲. نوالمره: روستایی است در سرزمین حجاز، یا در وادی القری و یا میان خشب و وادی القری (الجبال والأمكنة، ص ۹۳؛ یاقوت، ۵۱۳/۴). م.
۳. بُلکث به فتح «ب» و کسر «ک» جمع بُلکته، سرزمین پهناوری است بر بالای نوالمره. این سرزمین، از آن قریش و دارای چشمه‌های آب و درختان خرماست (یاقوت، ۷۱۱/۸). م.
۴. المصنعه از دزهای بنی عمران است و در بلندیهای نمار، واقع است. این کلمه نام یکی از دزهای بنی حَیث و نام دو جای دیگر نیز بوده است (یاقوت، ۵۵۶/۴). م.

## ۱۵۵

برای بنی شَمخ<sup>۱</sup> از جُهینه

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۴ (ش ۲/۳۰): الذَّیْلَى ش ۱۱.  
مقابله کنید: البدایه، ابن کثیر ۳۵۳/۵.  
بنگرید: اشپرنگر، ۱۵۲/۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته آن چیزی است که محمد پیامبر به بنی شَمخ [از جُهینه] داده است: آنچه از سرزمین صُفینه<sup>۲</sup> را که ایشان مرزبندی کرده یا کاشته‌اند، به ایشان داده است. هر کس دعوی حقی بر ایشان کند، حقی نخواهد داشت و حق بنی شَمخ درست و استوار است.  
[این فرمان را] علام بن عقیبه نوشت و بر آن گواه گشت.

۱. بنی شَمخ: تیره‌ای از قبیله بنی فزاره بودند (الاستقاق، ص ۲۸۱؛ جمهره، ص ۲۵۵-۵۸). م.  
۲. صُفینه به لفظ تصغیر، سرزمینی است با درختان خرما، در جایی بالاتر از سرزمین بنی سلیم. ابونصر گفته است: صُفینه روستایی است به فاصله دو روز راه از مکه، با مردم و کشتزارها و خرما‌بهای بسیار (یاقوت، ۴۰۳/۳). م.

## ۱۵۶

## نیز برای بنی جُهینه

بط ش ۶ (شش روایت)؛ طیالسی، ش ۱۲۹۳؛ احمد حنبل، ۳۱۱-۳۱۰/۴؛ عمخ، ش ۶۷؛ الزیلعی به نقل از صاحبان سنن چهارگانه و ترمذی و احمد حنبل و ابن حبان. المصنّف عبدالرزاق، ش ۲۰۲؛ شرح البخاری، قسطلانی ۲۹۰/۸ از نسایی و احمد و چهار تن یاد شده و ابن حبان و ترمذی؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الخوالی، ص ۶۷ (وی به سُبُل السّلام ۲۵/۱ ارجاع داده است).

از عبدالله بن عکیم جُهینی روایت است که گفت: من جوانی نویسنده بودم که فرمان پیامبر دوماه یا يك ماه پیش از مرگ حضرتش (ص) در سرزمین جُهینه به دست ما رسید که:  
«پوست<sup>۱</sup> و پی مردار را به کار مگیرید».

۱. بنگرید: الفائق، ۶۷/۱. م.



## ۱۵۷

### نیز برای جُهینه

عمخ، ش ۷۸؛ جمع الجوامع، سیوطی در مسند عمرو بن مُرّة (هر دو از ابن عساکر). الوفاء، ابن جوزی ص ۸۳.  
مقابله کنید: لسان، واژه «صرم»

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است از سوی آفریدگار همیشه توانا، بر زبان پیامبر خود که وی را با حقیقتی راستین و کتابی گویا فرستاده است، (فرمانی) به وسیله عمرو بن مُرّه برای جُهینه بن زید: در صورتی که خُمس پردازید، درّه‌ها و جاهای هموار و سیلگاههای درّه‌ها و بیرون آنها، از آن شما خواهد بود که (احشام خود را) بر گیاههای آن جایها بچرانید و آب آنها را بیاشامید. زکات چهل گوسفند بایکصد بیست و یک، تا دویست گوسفند، در صورتی که با هم جمع شوند، دو گوسفند و در صورتی که، از هم جدا باشند، یک رأس و یک رأس خواهد بود<sup>۱</sup>. به دارندگان گاو شخمزن، زکات تعلق نمی‌گیرد؛ و کسانی که به آبشخور شما درآیند، نرمی و مهربانی نخواهند دید<sup>۲</sup>. خدا و مسلمانان حاضر، بر این پیمان ما گواه‌اند.  
نوشته قیس بن شماس [رویانی]

۱. یعنی در صورتی که گوسفندان از آن دو کس باشند، هر یک از ایشان یک رأس، ولی چنانچه آنها مال یک نفر باشند، وی به تنهایی باید دو رأس گوسفند بابت زکات، بدهد. برای آشنایی بیشتر، با معانی واژه‌ها و اصطلاحات این فرمان، بنگرید: پیمان شماره (۱۱۰/ج)، پانوشتها، و واژه‌نامه، کلمه‌های «تبعه» و «صُریمه». م.
۲. یعنی مسلمانان نباید به آبشخور شما درآیند. چنانچه برخلاف این دستور رفتار کنند، با آنان به سختی رفتار خواهد شد. م.

## ۱۵۸

### برای جَخدم بن فضالَه جُهنی

أَسَدُ الْغَابَةِ، ۲۷۳/۱؛ الاصابة، ش ۱۰۹۶.

متن نوشته، به دست نیامده است.

(۱۵۸/الف)

پیمان با بنی ضَمْره<sup>۱</sup> و بنی مُذَلِج<sup>۲</sup>

تاریخ یعقوبی ۶۸۲؛ إمتاع الأسماع، مقریزی ۵۵/۱.

یکی از پیکارهای بی‌زدخورد مسلمانان، پیکار ذی‌العشیره<sup>۳</sup> بود که در درهٔ یَنیع<sup>۴</sup> روی داد. پیامبر(ص) در آنجا با بنی مُذَلِج و هم‌پیمانان ایشان از قبیلهٔ بنی ضَمْره صلح کرد و میان خود و ایشان، پیمان‌نامه‌ای نوشت. از سوی آنان، مخشی بن عمرو ضَمْری در بستن این پیمان، شرکت جست.<sup>۵</sup>

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱. بنو ضَمْره: فرزندان و نوادگان ضَمْره پسر بکر بن عبدمناف‌اند. یکی از مردان بنی ضَمْره، عماره بن مخشی بن خویلد... بن جُدی بن ضَمْره است که پیمان صلحی با پیامبر خدا بست (جمهره، ص ۱۸۵). م.
۲. بنی مُذَلِج نیز تیره‌ای از قبیلهٔ عبدمناف پسر کنانه‌اند (جمهره، ص ۴۶۵). م.
۳. عُشیره در ناحیهٔ یَنیع میان مکه و مدینه واقع است. پیکار ذوالعشیره میان پیامبر(ص) و قریش روی داد (یاقوت ۶۸۱/۳؛ برای آگاهی بیشتر از این پیکار بنگرید: المقازی ۱۲/۱-۱۳). م.
۴. یَنیع، نام جایی است میان مکه و مدینه (یاقوت، ۱۰۳۹/۴). م.
۵. نیز بنگرید: الفائق، ۴۰۱/۳. م.

۱۵۹

## پیمان با بنی ضَمْره

الرُّوضُ الْأَنْف، سهیلی، ۵۸/۲-۵۹؛ ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۷ (ش ۳۰)؛ عمخ، ش ۲/۲۷؛ کتاب السیره، علی القاری، فصل غزوه‌ها (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سلیمانیه در استانبول)؛ الحلبی (چاپ جدید) ۱۳۴/۲.

کایتانی، ۴/۵؛ اشرنکر، ۱۰۴/۳-۱۰۵؛ اشرپر، ص ۷.

به‌نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

این، نوشته‌ای است از سوی محمد فرستادهٔ خدا برای بنی ضَمْره:

تا آنگاه که دریایی «صوف دریایی» را تر سازد، داراییها و جانهای ایشان، به‌دور از گزند خواهد بود و بی‌گمان، در برابر هر دشمنی که آهنگ آنان کند، از یاری پیامبر خدا برخوردار خواهند گشت؛ مگر آنکه با دین خدا به پیکار برخیزند. ایشان نیز باید هرگاه پیامبر خدا، آنان را به یاری خویش فراخواند، به کمک او بشتابند. اینان در برابر خدا و پیامبر وی متمه‌دند که این پیمان را به‌کار گیرند. نیکان و پرهیزگاران ایشان، از یاری مؤمنان بهره‌مند خواهند گشت.

۱. بنگرید: واژه‌نامه «صوفه»، و پیمانهای ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۷۱. م.

## ۱۶۰

### پیمان پیامبر<sup>۱</sup> (ص) با مجدی بن عمرو سرور بنی ضمره

ابن سعد ج ۱/۲ ص ۳؛ کتاب السیره، علی القاری، فصل پیکارها (نسخه خطی کتابخانه سلیمانیه در استانبول)؛ عمخ ش ۱/۲۷؛ بسن ج ۴ ورق ۶۸ ب (نسخه خطی کتابخانه کوپرولو در استانبول)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۵۳/۱. أنساب، بلاذری ۲۸۷/۱.

پیامبر خدا (ص) در دوازدهم صفر سال دوم<sup>۲</sup> هجری، با هفتاد تن مرد که در میان ایشان از انصار کسی نبود، به قصد رویارویی با قریش و بنی‌ضمیره، بیرون رفت. میان او و مجدی بن عمرو، ترك<sup>۳</sup> منخاصمه پیش آمد و پیمان صلحی بر بنیاد زیر استوار گشت:

پیامبر و بنی‌ضمیره نباید با یکدیگر پیکار کنند. ایشان در راه دشمنی با پیامبر، به گردآوری سپاه نمی‌پردازند، و به زیان وی، به یاری هیچ دشمنی برنخواهند خاست. متن کامل پیمان‌نامه، به‌دست نیامده است.

۱. نیز بنگرید: أنساب الأشراف، ۲۸۷/۱. م.

۲. بلاذری می‌نویسد: پیامبر (ص) در آغاز دوازدهمین ماه از هجرت... بیرون رفت (ماخذ پیشین). م.

## ۱۶۱

برای بنی غفار<sup>۱</sup>

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶-۲۷ (ش ۳۹).  
مقابله کنید: کتاب الْمُحْتَبَر، ابن حیب ص ۱۱۱.  
بنگرید: اشهرنغر، ۱۰۱/۳ (تعلیقہ نخست)؛ اشهربر، ص ۸.

برای بنی غفار:

بی گمان ایشان از مسلمانان اند و در سود و زیان نیز با آنان برابرند. پیامبر خدا به حقیقت، داراییها و جانهای ایشان را در پناه خدا و پیامبر او نهاده است. بنی غفار، در برابر کسی که بر ایشان ستم آغاز کند، از یاری مسلمانان برخوردار خواهند گشت.  
هرگاه پیامبر خدا آنان را به یاری خویش فراخواند، تا زمانی که دریایی صوف دریایی<sup>۲</sup> را تر سازد، باید به وی پاسخ دهند و به یاری او بشتابند، مگر آنکه کسی با دین به پیکار برخیزد. این نوشته، جلو گناهی را نخواهد گرفت<sup>۳</sup>.

۱. بنی غفار بن ملیل، تیره‌ای انبوه از قبیله بنی ضمره‌اند (جمهره ص ۱۸۶ و ۴۶۵). — م.

۲. بنگرید: واژه‌نامه «صوف» و پیمان‌نامه‌های: ۱۵۹، ۱۶۲ و ۱۷۱. — م.

۳. یعنی در صورتی که یکی از طرفین پیمان‌نامه مرتکب گناهی شود، این نوشته نمی‌تواند او را از کیفر گناه برهاند. — م.

## ۱۶۲

هم‌پیمانی با نعیم بن مسعود<sup>۱</sup> اشجعی

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۳۵).  
نیز مقابله کنید: ص ۴۸-۴۹ (ش ۹۲)؛ ابو عبید، ش ۸۶۶.  
بنگرید: اشهرنغر ج ۲۱۶/۳ (تعلیقہ نخست)؛ اشهربر، ص ۹.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، پیمانی است که نعیم بن مسعود بن رخیله اشجعی، بر آن گردن نهاده است:  
تا زمانی که کوه اُحُد بر جای خویش است و تا آنگاه که دریایی صوفه‌ای را تر سازد<sup>۲</sup>، پیمان وی با

رسول خدا بر بنیاد نیک‌خواهی استوار خواهد بود.  
[این پیمان را] علی نوشت.

۱. نقیم پسر مسعود از بنی دهمان بود و آنان تیره‌ای از قبیله اشجع بودند. او پیامبر را دیده بود. وی بسیار سخن‌چین بود و هم او بود که در جنگ خندق، پیوند گروه‌های هم‌پیمان دشمن را از هم گسست (اللاشتقاق، ۲۷۶؛ جمهره ۲۵۰). م.
۲. یعنی برای همیشه. نیز بنگرید: واژه‌نامه «صوف». م.

## ۱۶۳

اقطاعی برای بلال<sup>۱</sup> پسر حارث مُزَنی

یو، ص ۳۵؛ عمخ ش ۲۲؛ مُنَجَّمُ الْبُلْدَان، یاقوت «قبلیه» (از طبرانی)؛ الماوردی ص ۳۴۲؛ كَنْزُ الْعَمَال ج ۲ ش ۳۹۸۲، ۴۰۲۶-۴۰۲۷، ۴۰۳۳؛ بحن ش ۲۷۸۶؛ اِمْتَاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۴۱؛ الْأَمْوَال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰۰/الف، ۱۲۴/ب؛ الْمُسْتَبْرَك، الحاکم ۵۱۷/۳. مقابله کنید: الْمُوطَأ، مالک ۳/۱۷، بع ش ۸۶۳-۸۶۶ محشی کتاب الْأَمْوَال ابوعبید، به البزاز نیز ارجاع داده است. بلا، ص ۱۳؛ بد ۳۶/۱۹، بلاذری پنج روایت نزدیک در معنی آورده است؛ بث واژه‌های: «جلس»، «غور»؛ وَقَاءُ الْوَفَاء، ستهودی ۳۵۹/۲ (چاپ جدید ص ۱۰۴۰-۱۰۴۲). از ابن شُبّه روایت است که (فرمان اقطاع پیامبر را که بر پوست درخت خرما نوشته شده بود، نزد عمر بن عبدالعزیز آوردند).

بهراستی که پیامبر خدا (ص) معادن القبلیه<sup>۲</sup> را — که همان ناحیه الفرع<sup>۳</sup> است — به بلال بن حارث مُزَنی، اقطاع داده است. از این معادن تا به امروز زکات نمی‌ستانند<sup>۴</sup>؛  
به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته آن چیزی است که محمد فرستاده خدا به بلال بن حارث مُزَنی داده است؛  
معادن القبلیه را، جلسی و غوری<sup>۵</sup> آن را و آنجایی از قدس<sup>۶</sup> را که درخور کشت باشد، به‌وی داده است؛ ولی او حق هیچ مسلمانی را به وی نداده است.  
[این فرمان را] اُبی بن کعب نوشت.

۱. بلال بن حارث از بنی‌مازین بود. وی همان کس است که پیامبر اسلام (ص) معادن قبلیه را به وی اقطاع کرد (اللاشتقاق، ص ۱۸۲؛ جمهره، ص ۲۰۱). م.
۲. قبلیه: سرزمین معروفی است در حجاز، در ناحیه فرع (ابوعبید، ش ۸۶۳). م.

۳. الفَرع: به ضم «ف» و سکون «ر» روستایی است از نواحی رَپَذه، که میان آن و مدینه، هشت منزل راه است (یاقوت، ۸۷۸۳). م.
۴. نیز بنگرید: کتاب الأموال، ش ۸۶۳. م.
۵. ابوعمید گفته است: جَلَسَ از سرزمین نَجْد و غُورِی از سرزمین تِهامة است (کتاب الأموال، ش ۸۶۵). م.
۶. قَدَس: به فتح «ق» و «د»، سرزمینی است در شام، نزدیک حَمص (یاقوت، ۳۹/۴). م.

۱۶۴

### نیز برای وی (بلال بن حارث)

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۵ (ش ۳۱).  
بنگرید: اشهرنگر، ۲۰۲/۳ (تعلیق نخست).

برای بلال بن حارث مُزَنی:

هَمَانَا النَّخْلُ، جَزْعُهُ، کشتزارهای روبه‌روی آن و زنبورهای عسل، از آن اوست. نیز از کشتزار قَدَس آنچه را که با کشتوکار آباد ساخته باشد، به وی تعلق خواهد داشت. در صورتی که او در گفتار خود راستگو باشد، مَالِكِ الْمَضَّةِ، الْجَزْعُ و الْغَيْلَةُ نیز خواهد بود.  
[این فرمان را] معاویه نوشت.

۱. النَّخْلُ: به فتح «ن» و سکون «خ» جایی از جایگاههای بنی ثعلبه است که در فاصله دو منزلی مدینه قرار دارد؛ یا جایی است از سرزمین غَطَفَان در نَجْد (یاقوت، ۷۶۸/۴). م.

(الف/۱۶۴)

### نیز برای وی (بلال بن حارث)

إِمْتَاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۴۱؛ وفاء الوفاء سمهودی (چ جدید) ص ۱۰۴۰-۱۰۴۲ (بمنقل از ابن شبة).  
مقابله کنید: ب ۲۰۵/۱؛ بع ش ۶۷۷، آنجا که نوشته است: «وَي هَمُّ الْعَقِيقِ رَا بَهْ أَوْ اِقْطَاعِ